

تحلیل گفتمان مسئولیت پذیری اجتماعی در خطبه حضرت زینب(س) بر مبنای الگوی لاکلاو و موفه

چکیده

خطبه حضرت زینب(س) در کوفه یکی از متون حائز اهمیت پس از فاجعه عاشورا است که گفتمانی انتقادی در برابر بی تفاوتی اجتماعی آن دوران محسوب می شود. در این پژوهش به این پرسش ها پرداخته می شود که مسئولیت پذیری اجتماعی در خطبه کوفه حضرت زینب(س) در چه چارچوب گفتمانی و با چه دال هایی بازنمایی شده و کانون تخصص گفتمانی خطبه چگونه در تقابل میان مسئولیت پذیری اجتماعی از یک سو و بی تفاوتی اجتماعی از سوی دیگر شکل می گیرد؟ این پژوهش با روشی مبتنی بر چارچوب تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، خطبه حضرت زینب(س) در کوفه را به مثابه یک متن بررسی می کند و نشان می دهد که این خطبه فراتر از یک واقعه تاریخی، یک نظام معنایی فعال در تولید هویت، مرزبندی گفتمانی و احیای مسئولیت پذیری اجتماعی در جامعه شیعی است. خطبه با افشای سازوکارهای ظلم و دنیاطلبی، غیریت سازی قاطعی میان اجتماع حق و اجتماع باطل ایجاد کرده و بی تفاوتی اجتماعی را به عنوان عنصری طرد شده و هم پیمان با گفتمان ظلم معرفی می نماید. در مقابل، مسئولیت پذیری اجتماعی به مثابه شرط شکل گیری و استمرار اجتماع گفتمانی اهل بیت(ع) برجسته می شود. مقاله گویای آن است که خطبه زینب(س) در کوفه از طریق سازوکار گفتمانی برجسته سازی مسئولیت اجتماعی و اعتبار بخشی از طریق پیوند با ارزش های دینی به ایجاد یک ضد هژمونی در برابر گفتمان اموی می پردازد. از این رهگذر اثبات می شود خطبه حضرت زینب(س) در کوفه فراتر از یک متن تاریخی یا عاطفی، ظرفیتی گفتمانی و هژمونیک دارد که می تواند همچنان برای تحلیل ضرورت مسئولیت پذیری اجتماعی در جوامع معاصر نیز الهام بخش باشد.

واژگان کلیدی: خطبه حضرت زینب(س) در کوفه، بی تفاوتی اجتماعی، مسئولیت پذیری اجتماعی، الگوی لاکلاو و موفه، تحلیل گفتمان روایات.

تحلیل متون دینی با بهره‌گیری از نظریه‌های زبان‌شناسی و به‌ویژه چارچوب گفتمانی لاکلاو و موفه، افقی تازه برای فهم کارکردهای اجتماعی، سیاسی و هویتی این متون می‌گشاید. در این رویکرد، متن دینی صرفاً یک سند تاریخی یا اخلاقی تلقی نمی‌شود، بلکه به‌مثابه یک کنش گفتمانی مطالعه می‌شود و در میدان رقابت گفتمان‌ها به بازتعریف مفاهیم بنیادین می‌پردازد. این رویکرد نشانگر آن است که متون دینی چگونه با بهره‌گیری از سازوکارهایی چون برساخت دیگری، ایجاد دال مرکزی و شکل‌دهی زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت، معنا و هویت اجتماعی را تثبیت یا به چالش می‌کشند.

از این منظر پیام‌های دینی از سطح معنای صرفاً الهیاتی به سطحی اجتماعی و سیاسی ارتقا می‌یابند و نقش فعال آن‌ها در شکل‌دهی به نظم معنایی و هویتی جامعه آشکار می‌شود. کاربرد نظریه‌های زبان‌شناسی در مطالعه متون دینی، نه تنها فهم لایه‌های پنهان معنا را میسر می‌سازد، بلکه ظرفیت‌های این متون در ادراک اجتماعی را فعال می‌سازد.

به نظر می‌آید بررسی خطبه‌های حضرت زینب(س) با رویکرد گفتمانی لاکلاو و موفه ضرورتی دوچندان دارد، زیرا این خطبه‌ها نه صرفاً متونی تاریخی یا عاطفی، بلکه متونی هستند که در بستر تحولات اجتماعی و سیاسی شکل گرفته است. نظریه لاکلاو و موفه با تأکید بر مفهوم تخصم امکان می‌دهد تا نشان داده شود خطبه زینب(س) چگونه در متن نزاع میان گفتمان حق و گفتمان سلطه عمل می‌کند و با برساخت دیگری در قالب عاملان سیاسی خائن، جامعه بی‌تفاوت و قدرت اموی به بازتعریف هویت ایمانی و اجتماعی می‌پردازد. بر این اساس خطبه‌های حضرت زینب(س) به‌مثابه متونی زنده و پویا در تاریخ اندیشه اسلامی فهمیده خواهند شد که نه تنها در واقعه کربلا بلکه در سیر تحولات هویتی امت شیعی تأثیرگذار باشد. در این پژوهش به این پرسش‌ها پرداخته می‌شود: حضرت زینب(س) در خطبه کوفه، مسئولیت‌پذیری اجتماعی را در چه چارچوب گفتمانی و با چه دال‌هایی بازنمایی می‌کنند؟ کانون تخصم گفتمانی خطبه چگونه در تقابل میان و مسئولیت‌پذیری اجتماعی از یک‌سو و بی‌تفاوتی اجتماعی از سوی دیگر شکل می‌گیرد؟

۲- زمینه مفهومی و ادبیات پژوهش

۲-۱- پیشینه پژوهش درباره خطبه حضرت زینب(س) در کوفه

بررسی پیشینه مطالعات درباره این خطبه گویای آن است که مقاله «تحلیل گفتمان ادبی خطبه‌های حضرت زینب(س)» (۱۳۸۸) از کبری روشنفکر و دانش محمدی در قالب بررسی بافت متنی و موقعیتی و همچنین مقاله «درآمدی بر گفتمان‌کاوی تاریخی: مطالعه موردی خطبه حضرت زینب(س) در شام» (۱۳۹۴) از محمد نصرزوی که با استفاده از روش تحلیل گفتمان فرکلاف به بازتاب تاریخی این خطبه پرداخته، از نخستین تلاش‌ها برای تبیین فصاحت و بلاغت این خطبه به شمار می‌آیند. مقاله «تحلیل خطبه‌های حضرت زینب(س)» (۱۳۹۳) از فهیمه انصاریان و سکینه اسماعیلی ابوالخیری نیز به نحو بسیار مختصر، نگاهی ساختاری به این خطبه داشته‌اند.

بر اساس بررسی های انجام شده، تا کنون خطبه حضرت زینب(س) در کوفه با رویکرد زبانشناختی لاکلاؤ و موفه مورد بررسی قرار گرفته است. وجه نوآوری مقاله حاضر آن است که این پژوهش از نوع کیفی و با رویکرد تحلیل گفتمان انجام گرفته است. چارچوب نظری آن نظریه گفتمان لاکلاؤ و موفه است. در فرایند تحلیل، ابتدا متن خطبه از منظر زبانی بازخوانی شد تا مؤلفه های کلیدی گفتمان شناسایی گردد. سپس این مؤلفه ها در قالب دال ها دسته بندی و حول محورهای معنایی مشترک سازمان دهی شدند. در گام بعد، زنجیره های هم ارزی مثبت و منفی در خطبه ترسیم گردید تا چگونگی شکل گیری تقابل گفتمان مسئولیت پذیری اجتماعی در برابر گفتمان بی تفاوتی اجتماعی آشکار شود. در نهایت، با توجه به منطق تخصیص و هژمونی در نظریه لاکلاؤ و موفه، سازوکارهای برساخت هویت، مشروعیت زدایی از گفتمان مسلط و تثبیت گفتمان بدیل تحلیل شده است.

۲-۲. مفهوم مسئولیت پذیری اجتماعی

مسئولیت پذیری اجتماعی از جمله مفاهیمی است که در شاخه های مختلفی از علوم نظیر مدیریت سازمانی، جامعه شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد، علوم تربیتی، روانشناسی و ... مورد توجه قرار گرفته و بنابر مبانی و پیش فرض های هر یک از این علوم، تعاریف متفاوتی از آن ارائه شده است؛ به همین علت نمی توان یک تعریف مشخص و واحد از آن به کار برد. بطور مثال برطبق مفهوم سازی ارزش های شوارتز مسئولیت پذیری اجتماعی می تواند به عنوان یک ارزش خوداعتلائی مانند خیرخواهی یا عام گرایی در تقابل با ارزش های خودافزایی مانند لذت گرایی، موفقیت و قدرت در نظر گرفته شود. براساس نظر وی ارزش های خودافزایی با اعتلای علایق خودخواهانه مرتبط هستند. درحالی که خیرخواهی متمرکز بر نگرانی برای رفاه افراد نزدیک در تعاملات روزمره است (شوارتز، ۱۹۹۲، ۱۲).

از نظر محققان مسئولیت اجتماعی شامل دو بخش اساسی است: اول حصول اطمینان از رفاه دیگران در زندگی روزمره یا به عبارتی توجه به دیگران و دوم حرکت به سمت اهداف فردی بدون نادیده گرفتن و زیر پا گذاشتن انتظارات برحق دیگران (بیرهوف، ۱۳۹۵، ۸۷). وبر درمورد مسئولیت پذیری اجتماعی معتقد است که انسان به مثابه موجودی اجتماعی در زندگی گروهی خود در برابر دیگران مسئول بوده و باید برای حقوق دیگران احترام قائل شود. دیگرانی که در دو نوع عام و خاص قابل تقسیم هستند. مسئولیت پذیری خاص شامل مسئولیت در برابر دیگران است، که کنشگر رابطه عاطفی با آن ها دارد، مانند خانواده، دوستان. اما مسئولیت پذیری اجتماعی، رابطه کنشگر با کسانی است که با آن ها ارتباط غیرعاطفی و قراردادی دارد (وبر، ۱۴۰۲: ۵۳)

در نگرش اسلامی، انسان با الزام ها و بایدهای بیرونی روبه رو است. فرد در قبال این بایدها و نبایدها می بایست با الزامی نشأت یافته از درون به عمل پردازد و در برابر آنها احساس مسئولیت داشته باشد. در جریان تربیت این یک اصل است و باید آن را چون قاعده ای عامه برای هدایت شیوه ها و روش های تربیتی به کار بست (باقری، ۱۳۹۰، ۱۵۰). به بیان دیگر انسان از آن جهت که انسان است دارای مسئولیت های خاصی در ارتباط با خدا، خویشان، انسان ها و جهان هستی است، که در صورت توجه و پذیرش و شکوفاسازی تمام آن ها زندگی آدمی نظامی مطلوب به خود می گیرد و انسان به کمال شایسته خود رهنمون می شود (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ۵۵). امام علی (ع) روحیه تواکل

و تداخل که به معنای واگذاشتن امور به یکدیگر و شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت است را نکوهش می‌نمایند و تاکید می‌نمایند که توسعه این روحیه، انحطاط اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. ایشان مردم کوفه را به سبب این دست سستی ورزیدن‌ها سرزنش می‌نمایند (نهج البلاغه، خطبه ۲۷). به هر ترتیب این فرایند اعضای جامعه را از وضعیت انفعالی و غیرمسئولانه به سمت اعضای توانمند، متعهد و فعال سوق می‌دهد، لکن تحقق این امر به عنوان یکی از ضرورت‌های جامعه جدید منوط به ارتقاء دانشی و بینشی افراد و فهم ضرورت تشریک مساعی در حوزه‌های خرد و کلان اجتماعی است.

۲-۳- مفهوم بی تفاوتی اجتماعی

بی تفاوتی اجتماعی به عنوان یک پدیده روان‌شناختی و اجتماعی در جوامع مدرن، همگرایی افراد را از هم می‌گسلد و باعث کاهش حس مسئولیت و همبستگی می‌شود. به تعبیر بهتر بی تفاوتی اجتماعی وضعیتی است که در آن افراد یا گروه‌ها، علی‌رغم آگاهی از نیازها، دردها یا بی‌عدالتی‌های اجتماعی، از واکنش، کمک یا مداخله خودداری می‌کنند. این پدیده معمولاً ناشی از عواملی چون فروپاشی سرمایه اجتماعی (Putnam, ۲۰۰۰)، عادی‌سازی آسیب‌های اجتماعی (Bauman, ۲۰۰۱) یا احساس بیگانگی و بی‌قدرتی فردی در برابر ساختارهای کلان اجتماعی است. در چنین شرایطی، فرد نه به دلیل ناآگاهی، بلکه به علت نوعی بیگانگی عاطفی و عقلانی، از ایفای نقش مسئولانه خود در قبال جامعه باز می‌ماند.

بی تفاوتی اجتماعی، پدیده‌ای روانی-اجتماعی است که در آن فرد یا گروه، واکنشی آگاهانه یا ناآگاهانه نسبت به مشکلات، دردها، بی‌عدالتی‌ها، و وقایع اطراف خود نشان نمی‌دهد. این پدیده برخلاف رفتارهای خصمانه یا آشکار ضداجتماعی، غالباً در سکوت رخ می‌دهد و چهره‌ای خنثی، منفعل و بی‌خطر از خود نشان می‌دهد، اما در باطن می‌تواند به اندازه خشونت آشکار برای سلامت جامعه مضر باشد (Smith & Williams, ۲۰۱۶). از نظر روان‌شناسی اجتماعی، این بی تفاوتی زمانی گسترش می‌یابد که فرد یا گروه احساس کند قدرت تأثیرگذاری ندارد یا مسئولیتی نسبت به دیگران احساس نمی‌کند. پدیده‌ای که در ادبیات غرب با عنوان «اثر تماشاچی»^۱ یا شناخته می‌شود، نشان می‌دهد هرچه افراد بیشتری در یک موقعیت باشند، احتمال کمک فردی کمتر می‌شود. مثال‌های بی تفاوتی اجتماعی شامل بی تفاوتی نسبت به گرسنگی کودکان، آزار زنان، فساد اداری یا بی‌عدالتی‌های ساختاری است (Putnam, ۲۰۰۰).

این پدیده تنها به بی‌احساسی نسبت به فقر یا ظلم محدود نمی‌شود بلکه شامل موارد زیر نیز است (Eisenberg & Miller, ۱۹۸۷): بی تفاوتی نسبت به آسیب‌های محیط زیستی (مانند ریختن زباله و مصرف بی‌رویه منابع) عدم مشارکت در فعالیت‌های مدنی مانند رأی‌گیری و اعتراضات بی تفاوتی نسبت به مشکلات روانی و اضطراب دیگران در بحران‌های جمعی بی‌اعتنایی به رنج اقشار به حاشیه رانده شده و کشورهای دیگر این روند به تضعیف سرمایه اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی منجر می‌شود (Putnam, ۲۰۰۰).

1 Bystander Effect

۲-۴- نظریه لاکلائو و موفه

گفتمان، نتیجه مطالعه زبان به عنوان پدیده‌ای اجتماعی با رویکرد جامعه‌شناختی به مقوله زبان است و بر این مطلب دلالت دارد که متن، امری اجتماعی است که ضمن روابط اجتماعی تکوین می‌یابد (فرقانی، ۱۳۸۲: ۶۰) و تحلیل گفتمان^۲ به معنای شناخت رابطه جملات با یکدیگر و نگرستن به کل آن چیزی است که نتیجه این روابط است. لذا تحلیل گفتمان بررسی چگونگی تبلور و شکل‌بندی معنا و متن‌های واحدهای زبانی در ارتباط با عوامل درون‌زبانی و برون‌زبانی است (لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۱، ۱۰).

تحلیل گفتمان در عمل، به شکل ویژه‌ای بر موردی فراتر از جمله تمرکز دارد و هدف آن، شناخت معنای کانونی و مرکزی متنی است که مطالعه می‌شود و در این فرایند جوانب، ظواهر و نشانه‌های متنوع به امور کانونی برای فهم معنای کانونی واگذار می‌شود. در مجموع می‌توان گفت که تحلیل گفتمان به دنبال آن است که تعاملات زبان با ساختارهای فکری و اجتماعی را در متون کشف نموده، چگونگی تشکیل معنا را در رابطه با عوامل درون زبانی و برون زبانی مطالعه نماید. لذا گفتمان، جان و روح کلام و معنای مرکزی متن و گفتمان کاوی، تلاش برای کشف مدلول کلمات، ترکیب‌ها و جملات متن بر پایه تمامی عوامل مؤثر در شکل‌گیری آنهاست.

یکی از رویکردهای اصلی در تحلیل گفتمان، رویکرد لاکلائو و موفه است. از این منظر گفتمان، اگرچه مولود متن است، اما تنها در زمینه اجتماعی معنا و مفهوم می‌یابد و بر حسب زمان و مکان تغییر می‌کند. لذا امکان اتصال متن به جامعه فراهم می‌شود. در داخل متن، مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها وجود دارند که به نحوی تثبیت شده با هم در ارتباط هستند و در کنار هم شکل کلیتی را می‌دهند که گفتمان نامیده می‌شود. پدیده‌های بیرونی اعم از فیزیکی و اجتماعی وجود دارند، اما دسترسی به آنها همواره از طریق نظامات معنایی در قالب گفتمان‌ها صورت می‌گیرد؛ بنابراین این پدیده‌ها از خود معنایی ندارند و معنا آن چیزی است که از طریق گفتمان به آنها نسبت داده می‌شود (Laclau & Mouffe, ۱۹۹۰: ۱۰۱). آنچه موجب تمایز تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه از دیگر نظریات گفتمانی می‌شود، تسری گفتمان از حوزه فرهنگ و فلسفه به جامعه است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ۱۹۴).

۲-۴-۱- مفاهیم اساسی نظام معنایی تحلیل گفتمان در نظریه لاکلائو و موفه

الگوی نظری تحلیل گفتمان، شبکه‌ای از مفاهیم بنیادین را در بر می‌گیرد که در پیوندی درون‌ماندگار با یکدیگر، چارچوب معنایی گفتمان را شکل می‌دهند. فهم دقیق نظریه گفتمان لاکلائو و موفه، بدون شناخت این مفاهیم و نحوه پیوند آنها با یکدیگر امکان‌پذیر نیست. این مفاهیم از یک سو بعد معنایی نظریه گفتمان را توضیح می‌دهند و از سوی دیگر، فهم ابعاد اجتماعی آن را تسهیل می‌کنند. بر این اساس، در ادامه مهم‌ترین مفاهیم نظام معنایی گفتمان تعریف شده و سپس نسبت آنها با یکدیگر تبیین می‌گردد:

- مفصل‌بندی

2 discourse analysis.

در نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، مفصل‌بندی به فرایندی اطلاق می‌شود که طی آن عناصر و نشانه‌هایی که در وضعیت طبیعی در کنار هم قرار ندارند، در چارچوب یک منظومه گفتمانی جدید در کنار هم سازمان می‌یابند. نتیجه این فرایند، شکل‌گیری هویت‌های تازه برای عناصر است، زیرا ماهیت هر نشانه از طریق رابطه‌ای که مفصل‌بندی میان عناصر ایجاد می‌کند تعریف می‌شود (تاجیک، ۱۳۸۳، ۴۶).

- دال مرکزی و دال شناور

دال مرکزی هسته اصلی هر منظومه گفتمانی است؛ بدین معنا که هنگامی که گفتمان از طریق مفصل‌بندی، معناهای عناصر را تثبیت می‌کند، این تثبیت حول یک دال محوری صورت می‌گیرد. در مقابل، دال شناور مفهومی است که به موضوعیت نشانه‌هایی اشاره دارد که در میدان منازعه گفتمان‌ها فاقد معنای تثبیت‌شده‌اند و میان تلاش گفتمان‌های رقیب برای تملک معنایی معلق مانده‌اند (منوچهری، ۱۳۹۰، ۱۰۸).

- عناصر

عناصر، نشانه‌هایی‌اند که هنوز در درون یک گفتمان مفصل‌بندی نشده‌اند و بنابراین معنای تثبیت‌شده‌ای ندارند. این نشانه‌ها به سبب فقدان انسداد معنایی، چندمعنایی و سیال باقی می‌مانند (Laclau, ۱۹۸۵: ۱۰۵).

- انسداد

انسداد به تلاش گفتمان برای تبدیل عناصر سیال به لحظه‌های تثبیت‌شده اطلاق می‌شود. گفتمان با کاستن از چندگانگی معنایی نشانه‌ها و ارائه تفسیر واحد از آنها، فرایند تثبیت معنا را پیش می‌برد (Jorgensen, ۲۰۰۲: ۲۸). با این حال، این انسداد هرگز کامل و دائمی نیست؛ زیرا همواره امکان بازگشت سیالیت و از میان رفتن تثبیت وجود دارد. از همین روست که منوچهری تأکید می‌کند عبور کامل از عنصر به لحظه عملاً هرگز به طور مطلق محقق نمی‌شود (منوچهری، ۱۳۹۰، ۱۱۴).

- قلمرو گفتمانی

در میدان دائمی نزاع گفتمانی، هر گفتمان می‌کوشد معناهای موردنظر خود را تثبیت کرده و عناصر شناور را به لحظه بدل کند. اما در این فرایند، معناهای رقیب یا اضافی طرد شده و به بیرون از منظومه گفتمانی رانده می‌شوند. لاکلاو و موفه این حوزه بیرونی را قلمرو گفتمانی می‌نامند؛ جایی که معانی طردشده همچنان به صورت بالقوه حضور دارند و می‌توانند در صورت ایجاد مفصل‌بندی‌های جدید، مواد خام گفتمان‌های بدیل قرار گیرند (Laclau, ۱۹۸۵: ۱۱۱).

بنابراین گفتمان مجموعه‌ای از دال‌های شناور است که میان گفتمان‌های رقیب بر سر تملک معنایی آنها کشاکش دائمی وجود دارد. هر گفتمان برای تثبیت مواضع معنایی خود، عناصر را از طریق انسداد حول یک یا چند دال مرکزی مفصل‌بندی کرده و آنها را به لحظه تبدیل می‌کند. دال مرکزی، مجموعه‌ای از لحظات را پیرامون خود مفصل‌بندی کرده و از این طریق هویت‌ها، معناها و موقعیت‌های سوژه‌ای را تعیین می‌کند. در این فرایند، معانی

رقیب و تفاسیر ناهمسو طرد شده و به قلمرو گفتمانی منتقل می‌شوند؛ اما همین معانی طرد شده می‌توانند در آینده در قالب مفصل‌بندی‌های تازه، بار دیگر امکان ظهور یابند. از این‌رو، گفتمان‌ها همواره از طریق بازتولید و تثبیت معانی مورد نیاز خود، بقای خویش را در عرصه منازعه گفتمانی تضمین می‌کنند.

۲-۴-۲- چگونگی تکوین گفتمان در نظریه لاکلاو و موفه

الگوی نظری لاکلاو و موفه بر این فرض اساسی استوار است که گفتمان‌ها نه بر پایه هویت‌های ثابت، بلکه در بستر تعارض، تمایز و غیریت‌سازی شکل می‌گیرند. از این‌رو، هویت هر گفتمان تنها در نسبت با غیر معنا پیدا می‌کند و هیچ گفتمانی بدون ساختن مرز میان ما و دیگری قابل تصور نیست. به همین دلیل، فهم چگونگی تکوین گفتمان مستلزم فهم مفاهیمی همچون غیریت‌سازی، زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت، خصومت و ازجاشدگی است؛ مفاهیمی که لاکلاو و موفه آنها را بنیان شکل‌گیری نظم گفتمانی می‌دانند که شرح آنها به ترتیب ذیل است:

- غیریت‌سازی

در نظریه گفتمان، غیریت‌سازی یعنی ورود به عرصه مبارزه بر سر معنا و تعریف جهان اجتماعی. این مبارزه، نیروی پیش‌راننده حیات گفتمان‌هاست؛ زیرا هر گفتمان برای تثبیت جهان معنایی خود ناگزیر است دیگری‌ای بسازد که در تقابل با آن بتواند هویت خود را تعریف کند. غیریت‌سازی از این منظر اهمیت معرفتی دارد که نخست بنیان شکل‌گیری مرزهای سیاسی و تولید دشمن یا دیگری را فراهم می‌کند. دوما تثبیت نسبی هویت گفتمان‌ها و عاملان اجتماعی تنها از طریق روابط غیریت‌سازانه ممکن است و نشان می‌دهد که هویت‌ها مشروط، موقتی و محتمل‌اند و هیچ هویتی جوهر ثابت ندارد (سلطانی، ۱۳۹۳، ۹۴). به این ترتیب، هر گفتمان در نخستین مرحله تکوین خویش، از طریق غیریت‌سازی، مرزی هویتی بنا می‌کند که مبنای تمامی فرایندهای بعدی مفصل‌بندی است.

- زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت

در زنجیره هم‌ارزی، گفتمان تلاش می‌کند تفاوت‌های میان عناصر را کمرنگ کند و آنها را در چارچوبی واحد و منسجم گرد آورد. در این فرایند، عناصر هویت‌های مستقل و معناهای رقیب خود را از دست می‌دهند و در معنایی فراگیر که گفتمان ایجاد می‌کند، ادغام می‌شوند. منطق هم‌ارزی، فضای سیاسی را ساده‌سازی و انسجام گفتمانی ایجاد می‌کند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۸، ۳۴). نمونه بارز آن، شکل‌گیری گفتمان ضدنژادپرستی در برابر سفیدپوستان است که طی آن، اقوام و گروه‌های مختلف در یک زنجیره هم‌ارز قرار می‌گیرند.

از منظر لاکلاو و موفه، هیچ زنجیره هم‌ارزی‌ای قادر نیست تفاوت‌ها را به‌طور کامل حذف کند. منطق تفاوت یادآور می‌شود که جامعه متکثر است و عناصر همواره گرایش به بازسازی هویت‌های متمایز دارند. این منطق، انسجام هم‌ارزانه را می‌شکند و مفصل‌بندی‌های جدیدی شکل می‌دهد. (مقدمی، ۱۳۹۰، ۱۰۲). بنابراین، تکوین گفتمان حاصل تعامل دیالکتیکی هم‌ارزی و تفاوت است.

- خصومت

خصومت در نظریه لاکلاو و موفه یادآور این نکته است که هیچ هویت و گفتمانی نهایی یا ضروری نیست. خصومت نشان می‌دهد که تمامی هویت‌ها امکانی، موقتی و وابسته به شرایط مبارزه گفتمانی‌اند. خصومت هم تهدیدکننده گفتمان است و هم بنیان انسجام‌بخش آن؛ زیرا هویت گفتمان تنها در تقابل میان درون و برون به وجود می‌آید. این تقابل، هم امکان فروپاشی گفتمان را ایجاد می‌کند و هم ضرورت بازتولید معانی و مرزهای درونی آن را موجب می‌شود (مقدمی، ۱۳۹۰، ۱۰۳-۱۰۴). بنابراین، خصومت نه امری صرفاً سلبی، بلکه شرط وجودی هویت‌یابی گفتمانی است.

۲-۴-۳- عوامل هژمونیک شدن گفتمان در نظریه لاکلاو و موفه

مفهوم هژمونی در اندیشه لاکلاو و موفه جایگاهی اساسی دارد؛ زیرا آنان می‌کوشند نشان دهند چگونه برخی گفتمان‌ها فرو می‌پاشند و برخی دیگر با تثبیت نسبی معنا به موقعیت مسلط دست می‌یابند.

از منظر لاکلاو و موفه، هژمونی زمانی شکل می‌گیرد که یک دال، توانایی تثبیت معنای خود را در سطح اجتماعی به دست آورد و به گونه‌ای مقبولیت عمومی پیدا کند که معنای ارائه شده از سوی گفتمان، ولو موقت، به عنوان معنای طبیعی و درست پذیرفته شود (مارش و استوکر، ۱۳۸۴، ۲۰۹). در چنین وضعی، نه تنها آن دال بلکه کل منظومه معنایی گفتمان در مسیر هژمونیک شدن قرار می‌گیرد. از این رو، هژمونی هم کارکرد تثبیت هویت‌ها را بر عهده دارد و هم قدرت را به صورت طبیعی جلوه می‌دهد (مقدمی، ۱۳۹۰، ۱۰۳-۱۰۴). عوامل ذیل در تکوین، تثبیت و فروپاشی هژمونی نقشی تعیین‌کننده دارند:

- کنشگران تولیدکننده هژمونی

در نظریه گفتمان، عاملان سیاسی نقش محوری در شکل‌گیری و پیروزی گفتمان‌ها دارند. از منظر لاکلاو و موفه، گفتمان‌ها و ساختارهای اجتماعی به دلیل ماهیت سیال و تصادفی‌شان هرگز به طور کامل تثبیت نمی‌شوند؛ از همین رو، هر بحران معنایی یا هویتی، امکان ظهور کنشگران سیاسی جدید را فراهم می‌سازد.

زمانی که گفتمان مسلط ناتوان از معنابخشی و هویت‌دهی می‌شود، زمینه برای ظهور کنشگرانی فراهم می‌شود که قادرند با مفصل‌بندی جدید حول یک دال مرکزی، گفتمان تازه‌ای را بسازند و به موقعیت هژمونیک برسازند. بنابراین، هژمونی محصول کنشگری سیاسی در لحظه بحران است و عاملان سیاسی با ارائه روایت جدید از معنا، توازن قوا را تغییر می‌دهند.

- دسترسی

دسترسی یعنی توانایی یک گفتمان برای پر کردن خلأ معنایی و پاسخ‌دادن به دال‌های شناور. در شرایط بحران، عاملان اجتماعی در جست‌وجوی معنای تازه‌اند و گفتمان‌هایی که بتوانند سریع‌تر این خلأ را پر کنند، شانس بیشتری برای تبدیل شدن به گفتمان هژمونیک دارند (منوچهری، ۱۳۹۰، ۱۱۰). اما دسترسی تنها شرط کافی

نیست. یک گفتمان زمانی پذیرفته می‌شود که اعتبار نیز داشته باشد؛ یعنی اصول پیشنهادی آن با باورهای بنیادین مخاطبان تعارض جدی نداشته باشد. هر چه جامعه دچار بحران شدیدتر باشد، انسجام ارزش‌های بنیادین کاهش می‌یابد و گفتمان‌ها انعطاف بیشتری برای مفصل‌بندی ارزش‌های جدید پیدا می‌کنند. اما اگر هنوز اصولی باقی مانده باشد که گروه اجتماعی را هویت‌مند نگه دارد، گفتمان جدید نمی‌تواند با آنها در تعارض آشکار قرار گیرد (منوچهری، ۱۳۹۰، ۱۱۱).

- طرد و برجسته‌سازی

یکی دیگر از عوامل اساسی هژمونیک‌شدن گفتمان‌ها، شیوه‌ای است که آنها از طریق برجسته‌سازی و طرد به کار می‌گیرند. این دو سازوکار به طور مستقیم با مفهوم غیریت‌سازی در نظریه لاکلائو و موفه مرتبط‌اند. گفتمان‌ها با برجسته کردن نقاط قوت خود و برجسته‌سازی نقاط ضعف رقیب، و در مقابل با حاشیه‌راندن ضعف‌های خود و نادیده گرفتن قوت‌های رقیب، نوعی هاله اقتدار پیرامون خود ایجاد می‌کنند. این سازوکار نه تنها به تثبیت موقعیت هژمونیک کمک می‌کند بلکه مانع ظهور گفتمان‌های رقیب می‌شود. طرد و برجسته‌سازی، تکنیک‌هایی برای طبیعی جلوه دادن قدرت، استمرار سلطه و حفظ موقعیت مسلط در عرصه گفتمانی‌اند (مقدمی، ۱۳۹۰، ۱۰۴).

۳- خطبه حضرت زینب(س) در کوفه

جامعه کوفه دربردارنده گروه‌هایی از مسیحیان بنی تغلب، نجران، یهودیان رانده شده از شبه جزیره (ر.ک: شریف القرشی، ۱۳۹۷، ج ۲، ص ۱۷۸) و طیف‌های مختلفی از مسلمانان بود. در مجموعه مسلمانان، علاوه بر یاران خاص شیعی، عمدتاً عوامی دیده می‌شوند که به سبب سیاست‌های تند امویان علیه شیعیان نسبت به تحركات شیعی در حالت بی تفاوتی به سر می‌بردند.

از منظر محققان بیشترین سهم جمعیت کوفه، از آن افراد بی اعتنا و ابن الوقت بود که همتی جز پرکردن شکم و پرداختن به شهوات نداشتند. اینها هنگامی که پیروزی لشکر مسلم بن عقیل را نزدیک دیدند، به او پیوستند، اما با ظهور آثار شکست، به سرعت صحنه را خالی کردند و فشار روانی فراوانی به طرفداران واقعی نهضت وارد آوردند و نقش پررنگی در شکست قطعی نهضت مسلم ایفا نمودند. سپس به دنبال وعده و وعیدهای ابن زیاد به سپاه کوفه پیوستند و سرانجام امام حسین(ع) را به شهادت رسانیدند (صفری فروشانی، ۱۳۷۵، ۳۷).

توصیف امام علی(ع) از جامعه کوفه با وصف «کراهی صاحب گوش، لال‌هایی زبان دراز و کورانی که چشم دارند، نه در روزهای رزم، آزادگی و صداقت تان هست و نه در هنگامه گرفتاری برادرانی مورد اعتماد» (نهج البلاغه، خطبه ۹۷)، گویای خصلت بی تفاوتی رسوخ یافته در این جامعه است.

در این پژوهش خطبه حضرت زینب(س) در شام مورد بررسی قرار می‌گیرد. سید بن طاوس متن خطبه را این چنین نقل کرده است:

« زینب دختر علی بن ابی طالب (ع) برخاست و فرمود حمد مر خدای پروردگار جهانیان را سزاست، و درود خدا بر محمد و بر همه آل او باد، خدا راست فرموده که فرمود: «سپس پایان کار آنان که بد کردند این است که آیات خدا را تکذیب کرده و بدان‌ها استهزا کنند» (روم: ۱۰). ای یزید، آیا گمان برده‌ای حال که جای جای زمین و آفاق آسمان را بر ما گرفتی و بستی و ما چونان کنیزان رانده شدیم، مایه خواری ما و موجب کرامت توست!! و حکایت از عظمت مکانت تو دارد که این چنین باد در بینی انداخته‌ای و برق شادی و سرور از دیدگانت می‌جهد، حال که دنیا را برای خود مرتب و امور را برای منظم می‌بینی و ملک و سلطنت ما برای صافی گردیده. لختی آرام گیر، مگر سخن خدای را فراموش کرده‌ای که فرمود: «گمان مبرند آنان که کافر شدند و ما آنان را مهلت دادیم، (این مهلت) برای آنان خیر است، ما همانا مهلت دادیم آنان را که برگناه خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوارکننده خواهد بود» (آل عمران: ۱۷۸). آیا این از عدل است ای فرزند آزادشده‌ها که زنان و کنیزان تو در پس پرده باشند و دختران رسول الله اسیر؟! پرده‌هایشان را دریدی، و چهره‌هایشان را آشکار کردی، آنان را چونان دشمنان از شهری به شهری کوچانیده، ساکنان منازل و مناهل بر آنان اشراف یافتند، و مردم دور و نزدیک و پست و فرو مایه و شریف چهره‌هایشان را نگریستند، در حالی که از مردان آنان حامی و سرپرستی همراهشان نبود. چگونه امید می‌رود از فرزند کسی که جگرهای پاکان را به دهان گرفته و گوشت وی از خون شهداء پرورش یافته است؟! و چسان در عداوت ما اهل البیت کندی ورزد آن که نظرش به ما نظر دشمنی و کینه‌توزی است؟! آن گاه بدون احساس چنین گناه بزرگی بگویی: (اجداد تو) برخیزند و پایکوبی کنند و به تو بگویند: ای یزید دست مریزاد، در حالی که با تازیانه و عصای بر دندان‌های پیشین ابی عبد الله علیه السلام بزنی. چرا چنین نگویی و حال آن که از قرحه و جراحت پوست برداشتی و با ریختن خون ذریه محمد صلی الله علیه و آله که ستارگان زمین از آل عبد المطلب‌اند خاندان او را مستأصل کردی و نیاکان خود را می‌خوانی و به گمان خود آنها را ندا در می‌دهی. (ای یزید) زودا که به آنان بیبوندی و در آن روز آرزو می‌کردی که ای کاش شل بودی و لال و نمی‌گفتی آنچه را که گفتی و نمی‌کردی آنچه را که کردی. خداوند حق ما را بگیر و از آن که به ما ستم کرد انتقام ستان، و غضب خود را بر آن که خون‌های ما را ریخته، حامیان ما را کشته فرو فرست. (ای یزید) به خدا سوگند جز پوست خود را ندریدی و جز گوشتت را نبریدی، بی‌تردید بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می‌شوی در حالی که خون ذریه‌اش را ریختی و پرده حرمت فرزندانش را دریدی و این جایی است که خدا پراکندگی‌هایشان را جمع و پریشانی‌هایشان را دفع و حقوق آنان را بگیرد «آنان را که در راه خدا به شهادت رسیدند مرده میندار، بل زندگانی هستند که در نزد پروردگارشان مرزوق‌اند» (آل عمران: ۱۵۷).

(ای یزید) همین قدر تو را بس است که خدای داور و محمد صلی الله علیه و آله دشمنت و صاحب خون و جبرئیل پشت و پشتوان باشد و زودا بداند آن کس که فریبت داد و تو را بر گرده مسلمانان سوار کرد، چه بد جانشینی برگزیده، و کدام یک مکانتی بدتر داشته نیرویی اندکتر دارد. یزید، گر چه دواهی و بلاهای زیاد از تو بر من فرود آمد ولی هماره قدر تو را ناچیز دانسته فاجعه‌ات را بزرگ، و نکوهشت را بزرگ می‌شمرم، چه کنم که دیدگان، اشکبار و سینه‌ها سوزان است. شگفتا و بس شگفتا کشته شدن حزب الله نجیبان به دست حزب شیطان طلقاء است، از دستهای پلیدشان خون‌های ما می‌چکد و دهان‌های ناپاکشان از گوشت ما می‌خورد و آن جسدهای پاک و پاکیزه با

یورش گرگ‌های درنده روبروست و آثارشان را کفتارها محو می‌کند و اگر ما را غنیمت گرفتی، زودا دریایی غنیمت نه که غرامت بوده است، آن روز که جز آنچه دست‌هایت از پیش فرستاده نیایی و پروردگارت ستمگر بر بندگان نیست و شکایت‌ها به سوی خداست. هر کید و مکر و هر سعی و تلاش که داری به کار بند، سوگند به خدای که هرگز نمی‌توانی، یاد و نام ما را محو و وحی ما را بمیرانی، چه دوران ما را درک نکرده، این عار و ننگ از تو زدوده نگردد. آیا جز این است که رأی تو سست است و باطل، و روزگارت محدود و اندک، و جمعیت تو پراکنده گردد، آری، آن روز که ندا رسد: *أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ*. پس حمد مر خدای راست که برای اول ما سعادت و مغفرت، و برای آخر ما شهادت و رحمت مقرر فرمود. از خدا مسئلت می‌کنیم ثواب آنان را تکمیل فرموده و موجبات فزونی آن را فراهم آورد و خلافت را بر ما نیکو گرداند، چه او رحیم و ودود است، خدای ما را بس است چه نیکو و کیلی است (سید بن طاوس، ۱۳۷۱، ۶۷) ۳

۴- کانون تخاصم گفتمانی در خطبه حضرت زینب (س)

گفتمان‌ها در غیریت^۴ و ضدیت^۵ پدید می‌آیند و هویتی خاص می‌یابند. هویت فردی سوژه‌ها و هویت گروه و در نهایت هویت گفتمان، به اصل تقابل خودی و غیرخودی وابسته است (کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸، ۳۴۸). بررسی بافت متن خطبه حضرت زینب (س) نشان دهنده وجود چند گفتمان فعال است. خطبه حضرت زینب (س) از یک سو در سطح گفتمانی، مسئولیت‌پذیری اجتماعی را به مثابه یک امر برساختی مطرح می‌کند؛ امری که تنها در پرتو پیوند با حقیقت دینی و وفاداری به عهد الهی معنا می‌یابد. بر اساس رویکرد لاکلاو و موفه، این خطبه از طریق ایجاد تخاصم میان وفای به مسئولیت اجتماعی و خیانت به مسئولیت، گفتمانی جدید می‌سازد که کوفیان را در موضع محکومیت تاریخی قرار می‌دهد و مسئولیت‌پذیری اجتماعی را به عنوان محور هویت مؤمنانه تثبیت می‌کند.

از سوی دیگر حضرت زینب (س) جامعه کوفیان را با نوعی بی‌تفاوتی اجتماعی وصف می‌کنند. جامعه‌ای که به جای ایستادن در برابر ظلم، یا سکوت می‌کند و یا با منفعت‌طلبی به انفعال کشیده می‌شود. ایشان تأکید می‌فرمایند که کوفیان نه تنها امام را یاری نکردند، بلکه به قتل (سلیل خاتم النبوة) تن دادند. این گفتمان نشان می‌دهد که بی‌تفاوتی اجتماعی صرفاً یک کنش منفی نیست، بلکه یک دیگری‌سازی است که موجب فاصله‌گیری

۳ فقامت زینب بنت علی بن ابی طالب ع ففالت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله أجمعین صدق الله سبحانه کلک بقول «ثم کان عاقبة الذین أسأوا السواى أن کلّوا بایات الله و کافوا بها یستهوون» أظننت یا زید حیث أخذت علینا أقطار الأرض و افاق السماء فامسختنا لسناق کما شئت الأضواء أن بنا هواناً علیه و یک علیه کرامة و أن ذلک یعظم خطرتک عندة ففتحک بایاتک و نظرت فی عطفک جذلان مستوراً حیث رأیت الذلک لک مستوثقة و الأمان مشقة و حین صفا لک ملکنا و سلطتنا فمیلنا مهلاً أ نسبت قول الله تعالی «و لا یخسین الذین کفروا ألما نملی لهم خیر» لأنفسهم إلیما نملی لهم لیزدادوا إیماناً و لهم عذاب مهین» [۵] أ من العذل یا ابن الطلقاء فخذیرک خرازیک و إیمانک و سؤقت بذات رسول الله ص صلیا فذا هکت. ستورهن و ابینت و جوههن فخذو بهن الأعداء من بلاد إلی بلاد و یستترفنهن أهل المناهل و المناهل و یصنعن و جوههن القریب و البعید و الذین و الشریف لنین معهن من رجلیهن و لیم و لا من خماطین خمی و کیف یزنجی مزاقیه من لفظ فوه اکباد الأکیاء و ثبت لحنه من دماء الشهداء و کیف یستطی فی بغضنا أهل البیت من نظر إلینا بالشغب و الشللان و الإحن و الأضغان ثم نقول غیر مفاکم و استعظم «لأهلنا و استهلوا قرحاً» ثم قالوا یا زید لا تذل، منجیا علی ثقیبا أبی عبد الله سید شباب أهل الجله ننگها بمحضرتک و کیف لا نقول ذلک و قد نکات الفرحة و استأملت الشافه بازایک دماء لژیة محمّد ص و لجوم الأرض من آل عبد المطلب و فهتت بأشیاک زعتت أکک فنادیهم فلهردن و فیکا موزدن و لئوثن أکک شلت و بکمت و لم تکن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت اللهم خذ لنا حقنا و النقم من طالیمنا و احلل غضبتک بمن سنک دماعا و قل خماطنا فو الله ما فریت إلا جلک و لا خزرت إلا لحمتک و لئردن علی رسول الله ص بما فخطت من سنک دماء لژیة و الشهکت من خزمته فی عزته و لحنه حیث یجمع الله شملهم و یلم شغلهم و یأخذ بقهم «و لا یخسین الذین قبلوا فی سبیل الله أموالاً بل أحياء عذ ربهم یزرقون» و سنکت بالله خما و بمحمّد ص خصیما و یجنزلن طهرنا و ستعلم من سؤل لک و مغانک من رقاب المسلمین بمن للطالیم بدلا و ایکن شر مکنا و أضعفت جذنا و لنین جرث علی الذواهی مخلطینک إلی لا تنصیر فزرت و استعظم نفریک و استکل نفویک لکن الغیون عزری و الشاور حزی الا فالعجب کلّ العجب لقل حزب الله الحیاء یحزب المظلمان الملقاه فهد الأیدی تطفت من دماننا و الأقدار تتقلب من لجومنا و بلک الخش الطواهر الروای تتلقاها العواصیل و تمقرها أمهات القراصل و لنین ائخذنا منخما لنجدنا و فیکا مغرما حین لا نجد إلا ما فتمت نذاک و ما ربک بظالم للعبد فالی الله الممنکی و علیه الموعول فکذ کینک و اسع سنوک و ناصب جهنک فو الله لا تمخر دگرنا و لا تمیث و خینا و لا نذکر آمدنا و لا فرخص عنک عازها و هل رأیک إلا فده و آیامک إلا عذ و جنمک إلا بدد یوم ینادی المنادی الا لعنة الله علی الظالمین ف الحمد لله رب العالمین الذی ختم لأولنا بالسعادة و المغفرة و لآخرنا بالشهادة و الرخمة و شال الله أن یکمل لهم الثواب و یوجب لهم المزیة و یحسن علینا الخلافة إله رحیم وود و حسننا الله و نعم الوکیل.

4 otherness.

5 antagonism.

از هویت ایمانی و پیوند با دال‌های منفی همچون ذلت، عار و خسران همراه می‌شود و به عذاب اخروی و خسران تاریخی منجر می‌شود. ایشان در عبارت (فابکوا کثیراً و اضحکوا قليلاً... بؤثم بغضبٍ من الله)، هشدار می‌دهند و این هشدار نوعی دال متضاد می‌سازند که حول آن، ضرورت مسئولیت اجتماعی به عنوان تنها بدیل معنادار بی‌تفاوتی اجتماعی برجسته می‌شود.

به عبارت دیگر خطبه حضرت زینب (س) بی‌تفاوتی اجتماعی را در مرکز یک نزاع گفتمانی قرار می‌دهد: جامعه‌ای که در برابر حقیقت تاریخی و دینی مسئولیت نمی‌پذیرد، به دیگری گفتمان وفاداری و مقاومت تبدیل می‌شود. بدین ترتیب، بی‌تفاوتی نه به مثابه غیاب کنش، بلکه به عنوان یک گفتمان فعال و انحرافی معرفی می‌شود که هویت ایمانی را از درون تهی می‌سازد. خطبه با روشنگری این گفتمان، مسئولیت‌پذیری اجتماعی را یگانه راه برای رهایی از ذلت و عذاب و حفظ هویت ایمانی معرفی می‌کند.



۵- مفصل‌بندی دال‌ها در خطبه حضرت زینب (س)

اساسی‌ترین مفهوم در نظریه لاکلاو و موفه که دیگر مفاهیم پیرامون آن شکل می‌گیرد «دال»^۶ است که عبارت از اشخاص، مفاهیم، عبارات و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی است که در چارچوب گفتمانی خاص بر معانی خاصی دلالت دارد.

هر گفتمان دارای یک دال مرکزی^۷ است که دال‌های دیگر اعم از دال‌های شناور، عناصر و ابعاد حول آن جمع شده، به اصطلاح مفصل‌بندی^۸ می‌شوند. مفصل‌بندی به هرگونه عملی اطلاق می‌شود که رابطه‌ای را میان مؤلفه‌ها

6 Signifier

7 Field of Discursivity

8 Articulation

تثبیت نماید، به گونه‌ای که هویت آنها در پی مفصل‌بندی دچار تغییر گردد که کلیت ساختاریافته ناشی از این عمل همان گفتمان است. بر اساس نظریه لاکلاو و موفه، گفتمان‌ها در درون خود عناصر و رفتارهایی از تمام بخش‌های جامعه را دارند. گردآوری اجزا و عناصر مختلف و ترکیب آنها در هویتی جدید همان عملی است که در رویکرد مذکور به آن مفصل‌بندی گفته می‌شود (استوکر و مارش، ۱۳۷۸، ۲۰۱-۲۰۳).

دال‌های گفتمان مسئولیت‌پذیری اجتماعی در خطبه حضرت زینب (س) که در واکنش به دال‌های گفتمان بی‌تفاوتی اجتماعی تکوین یافته‌اند در ۲ زنجیره هم‌ارزی ترسیم شده است. زنجیره هم‌ارزی دال‌هایی هستند که در کنار هم قرار می‌گیرند تا جبهه‌ای واحد بسازند. این زنجیره‌ها عبارتند از:

- زنجیره هم‌ارزی بی‌مسئولیتی اجتماعی با واژگان و تعابیر (الْخُئِل، الْغُدْر، الْخُئِل، الصَّلَف، الْعُجْب، الشَّنَف، الْكُذِب، مَلَقَ الْإِمَاء، غَمَزَ الْأَعْدَاء)، بر نقض عهد و فروپاشی دلالت دارند.
- زنجیره هم‌ارزی حق و مرجعیت اخلاقی اهل بیت (ع) با تعابیر (سلیل خاتم النبوة، معاذ حزبکم، مَقَرَّ سلمکم، مدرّة حججکم، منار محجّتکم)، دال‌هایی‌اند که اهل بیت (ع) را به عنوان معیار حق و خیر جامعه اسلامی تثبیت می‌کنند.



۶- روش‌های هژمونیک سازی گفتمان مسئولیت‌پذیری اجتماعی در خطبه حضرت زینب (س)

هر گفتمانی که روش خاصی برای گفتگو درباره جهان اجتماعی و فهم آن در اختیار می‌نهد، برای آنکه معانی زبان را تثبیت نماید و آن را هژمونی^۹ کند، به روش مورد نظر خود، با دیگر گفتمان‌ها در حال کشمکش است (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳، ۲۶). در صورتی که مدلول خاصی به یک دال مرتبط شود و درباره معنایی خاص برای یک دال در اجتماع توافق صورت گیرد، آن دال مسلط می‌شود و معنای آن در سطحی گسترده از سوی همگان پذیرفته می‌گردد. چنین وضعیتی را که کل یک گفتمان پذیرفته و بدیهی قلمداد می‌شود هژمونی می‌نامند (همان، ۹۳). روش‌های هژمونیک سازی یک گفتمان در رویکرد لاکلاو و موفه، با تحلیل خطبه حضرت زینب (س) عبارت است از:

۶-۱- برجسته‌سازی

در فرایند برجسته‌سازی، گفتمان‌ها تلاش می‌کنند ضمن طرد و به حاشیه راندن برتری‌های گفتمان متخاصم، نقاط قوت خود را برجسته نمایند (مقدمی، ۱۳۹۰، ۱۰۴). خطبه حضرت زینب (س) در کوفه را باید نه صرفاً به عنوان یک متن خطابی عاطفی، بلکه به مثابه کنشی هژمونیک در بستر یک جامعه‌ی بحران‌زده و در معرض فروپاشی اخلاقی و سیاسی تحلیل کرد. آنچه این خطبه را متمایز می‌سازد، ظرفیت آن در برجسته‌سازی مسئولیت اجتماعی و انتقال آن از سطح فردی و احساسی به سطحی ساختاری، تاریخی و گفتمانی است.

حضرت زینب (س) نخست با استراتژی شرم‌زایی و افشاگری، کوفیان را در برابر مسئولیت اخلاقی خویش قرار می‌دهد. او با عباراتی چون «ألا بئس ما قدمت لکم أنفسکم» و «فابکوا کثیراً و اضحکوا قليلاً» نشان می‌دهد که مسئولیت اجتماعی از نقطه‌ای فردی و روان‌شناختی آغاز می‌شود؛ اعتراف به خطا. این سطح، هسته اولیه پروژه ضد هژمونیک اوست، زیرا گریه دیگر صرفاً یک واکنش احساسی نیست، بلکه نشانه‌ای از پذیرش تقصیر و آغاز بازسازی اجتماعی تلقی می‌شود.

خطبه با کشاندن خیانت کوفیان به سطح عار تاریخی و گناه جمعی مسئولیت را از سطح فردی به سطحی اجتماعی ارتقا می‌دهد. کوفیان متهم می‌شوند که لکه‌ای ناپاک بر حافظه تاریخی اسلام نهاده‌اند. در اینجا مسئولیت اجتماعی برابر با مسئولیت تاریخی می‌شود؛ جامعه نمی‌تواند با کنش‌های پراکنده افراد، خود را از بار خیانت رها سازد، بلکه نیازمند اصلاح جمعی و بازتعریف هویت است.

یکی از محوری‌ترین نقاط خطبه، پیوند مسئولیت اجتماعی با مسئولیت دینی-ولایی است. حضرت زینب (س) تصریح می‌کند که کوفیان نه فقط به یک فرد، بلکه به (خاتم النبوة) و (عهد پیامبر (ص)) خیانت کرده‌اند. بنابراین مسئولیت اجتماعی در این گفتمان مساوی با پایبندی به اهل بیت (ع) و وفاداری به پیمان دینی است. بدین ترتیب، یک پیوند هژمونیک میان دینداری و مسئولیت اجتماعی ساخته می‌شود که در برابر روایت اموی (دینداری منوط به اطاعت از خلیفه) قرار می‌گیرد.

9 Hegemony

در بخش‌های پایانی خطبه، مسئولیت اجتماعی به سطحی متعالی‌تر ارتقا می‌یابد: «إِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَلَهُمْ لِبِالْمِرْصَادِ». بدین معنا، مسئولیت اجتماعی صرفاً به جامعه و تاریخ محدود نمی‌شود، بلکه تا افق قیامت امتداد می‌یابد. در این سطح، بی‌تفاوتی اجتماعی نه تنها پیامدهای اجتماعی و سیاسی، بلکه تبعات اخروی و ابدی دارد. این نکته مسئولیت اجتماعی را به یک ضرورت هویتی بدل می‌کند که هیچ‌کس امکان فرار از آن را ندارد.

در قالب این برجسته‌سازی، گفتمان مسلط اموی مشروعیت خود را از دست می‌دهد و کوفیان به بازاندیشی در هویت جمعی خویش فراخوانده می‌شوند و رسالت‌های اهل بیت (ع) به عنوان دال مرکزی جدید در معنای مسئولیت اجتماعی تثبیت می‌شوند.

۶-۲- عاملان سیاسی^{۱۰}

در نظریه لاکلاو و موفه افراد به عنوان عاملان اجتماعی و سیاسی عمل می‌کنند و سوژه به عنوان عامل سیاسی دست به عمل سیاسی می‌زند. عاملان سیاسی در تلاش برای حاکم ساختن گفتمان خود، هژمونی گفتمان متخاصم را به چالش می‌کشند. عاملیت و سوژگی نقش تعیین کننده در رقابت‌های هژمونیک میان گفتمان‌های متخاصم دارد و به همین سبب، در تحلیل گفتمان، عاملان سیاسی نقشی تعیین کننده در دست‌یابی گفتمان به موقعیت هژمونیک ایفا می‌کنند (دهقانی فیروزآبادی و عطایی، ۱۳۹۲، ۹۶).

در خطبه حضرت زینب (س)، عاملان سیاسی کوفه و به‌طور عام‌تر دستگاه حاکم اموی، در بطن یک میدان تخاصم گفتمانی به تصویر کشیده می‌شوند؛ میدانی که در آن دال‌های منفی همچون (غدر، خذلان و ختل) برای تثبیت هویت آنان به کار می‌رود. این واژگان صرفاً بار اخلاقی ندارند بلکه دلالت سیاسی نیز دارند و نشان‌دهنده نوعی پیمان‌شکنی اجتماعی و خیانت به عهد الهی و سیاسی‌اند. به عبارت دیگر کوفیان به عنوان گروهی معرفی می‌شوند که با بی‌تفاوتی اجتماعی و منفعت‌طلبی، تار و پود هویت جمعی امت را گسستند و از یاری حقیقت دست کشیدند.

این برساخت، کوفیان را در جایگاه دیگری مطرود قرار می‌دهد و از طریق این تقابل، گفتمان اهل بیت (ع) به مثابه گفتمان وفاداری و حقیقت‌تثبیت می‌شود. افزون بر این حضرت زینب (س) عاملان سیاسی را نه تنها مسئول قتل امام حسین (ع) بلکه مسبب فروپاشی مشروعیت تاریخی و اجتماعی برهه‌ای از تاریخ شیعه معرفی می‌کنند. توصیف آنان به عنوان کسانی که (ذلت و خواری) بر آنان حک شده گویای این است که بی‌تفاوتی و خیانت سیاسی صرفاً یک خطای مقطعی نیست، بلکه به مثابه یک انحراف ساختاری فهم می‌شود که پیامدهای اخروی و تاریخی به دنبال دارد. با این رویکرد خطبه زینب (س) یک کانون تخاصم می‌سازد که در آن عاملان سیاسی، تجسم گفتمان بی‌تفاوتی اجتماعی و پیمان‌شکنی‌اند و در مقابل، اهل بیت (ع) و یاران آنان تجسم گفتمان حقیقت و کرامت هستند و درست در همین تقابل است که معنا و هویت سیاسی — اجتماعی شیعی بازتعریف و تثبیت می‌شود.

10 Political subjectivity.

۳-۶ - قابلیت دسترسی

بر اساس نظریه لاکلاو و موفه گفتمان در شرایط بی نظمی و آشفتگی دارای قابلیت دسترسی است به این معنا که قادر است نظم نوینی ایجاد کند و خود را در دسترس و قابل فهم مردم قرار دهد. این قابلیت دسترسی اهمیت حیاتی دارد زیرا در شرایط آشفتگی، جامعه نیازمند یک نظم و تداوم معنایی است که بتواند وحدت و انسجام را برای مردم فراهم آورد؛ سازماندهی و منسجم کردن مردم در چنین شرایطی اساس هژمونی گفتمان را تشکیل می دهد (Laclau, ۱۹۹۴, ۳).

خطبه حضرت زینب در شرایطی ایراد شده که جامعه کوفه پس از واقعه عاشورا در وضعیت بی نظمی، آشفتگی و بحران اجتماعی شدید قرار داشته است. در این خطبه با ارائه معنایی منسجم و منظم از رخداد های واقعه کربلا، وحدت معنایی و انسجام فکری برای مخاطبان فراهم می شود. حضرت زینب (س) در گفتمانی منسجم و قدرت بخش، نه تنها به بازسازی معنایی کمک کرده بلکه ظرفیت ایجاد هژمونی فرهنگی و اجتماعی را در اقشار مختلف جامعه فراهم ساخته است و با فعالسازی ظرفیت های اجتماعی توانسته است نظم و انسجامی تازه در فضای مملو از بی تفاوتی اجتماعی شکل داده و پیام های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را در دسترس مردم قرار دهد. بنابراین، قابلیت دسترسی گفتمان خطبه حضرت زینب در وضعیت بی نظمی، نوعی توانمندی در ایجاد نظم و انسجام معنایی است که بر اساس تعریف لاکلاو و موفه، نقش اصلی آن در برقراری هژمونی و تثبیت گفتمان در جامعه آشکار می شود.

از این منظر، خطبه زینب (س) نه صرفاً واکنشی به یک فاجعه تاریخی، بلکه کنشی آگاهانه برای ایجاد یک گفتمان بدیل و بنا نهادن ضد هژمونی شیعی است؛ گفتمانی که مسئولیت اجتماعی را همزمان در ابعاد اخلاقی، تاریخی، دینی و اخروی بازتعریف کرده و آن را به بنیانی برای شکل گیری جنبش های بعدی همچون قیام توابین، قیام مختار و استمرار گفتمان مقاومت شیعی بدل می سازد.

۳-۶ - اعتبار بخشی^{۱۱}

قابلیت اعتبار به معنای سازگاری اصول پیشنهادی گفتمان با اصول بنیادین جامعه است. حتی در بحرانی ترین شرایط جامعه نیز همواره اصولی وجود دارد که برای اکثریت ارزشمند است و مقابله گفتمان ها با این اصول، موجب طرد از سوی مردم می شود. لذا صورت بندی گفتمان باید به نحوی باشد که برای اکثریت جامعه قابل فهم و درک و پذیرش باشد (دهقانی فیروزآبادی و عطایی، ۱۳۹۴، ۲۷).

در خطبه حضرت زینب (س) مقابل کوفیان، مسئله اعتبار بخشی گفتمان به وضوح نمایان است، به خصوص در شرایطی که جامعه کوفه، به دلیل سیطره سیاست های سختگیرانه امویان، دچار بحران مسئولیت پذیری اجتماعی و تسری بی تفاوتی اجتماعی شده بود. این خطبه تصویری از بی تفاوتی عمیق اجتماعی در میان اکثریت جامعه کوفه ارائه می دهد؛ جامعه ای که به طور عمده از گروهی تشکیل شده بود که در مواجهه با حقایق و ارزشهای

دینی مسئولیت اجتماعی خود را به کل وانهاده بودند. این وضعیت، نشان دهنده بحران مسئولیت پذیری اجتماعی بود که حضرت زینب(س) در خطبه خود آن را به شدت نقد می کند.

حضرت زینب(س) به طور مستقیم به این بی تفاوتی تلخ اجتماعی اشاره می کند و آن را با واژگانی چون بی خیالی، خیانت، بی وفایی و بی صداقتی مورد نکوهش قرار می دهد. به عبارتی، ایشان مسئولیت پذیری اجتماعی را یکی از اصول بنیادین جامعه به عنوان پناهگاه اخلاقی و دینی برمی شمرد که جامعه کوفه آن را نقض کرده بود. عبارات به شکلی قدرتمند، گفتمان حضرت زینب(س) را بر محور مسئولیت پذیری اجتماعی پایدار می کند و به مخاطبان هشدار می دهد که بی تفاوتی و خیانت به اصول بنیادین، نه تنها از نظر اجتماعی بلکه از منظر دینی نیز به شدت مردود.

حضرت زینب(س) با استفاده از کلمات و تعابیر فصیح و بلیغ و تصاویر عاطفی، بر ارزش هایی چون وفاداری به اهل بیت(ع)، حق مداری، مجازات الهی در برابر خیانت تاکید می کند. ایشان گفتمان خود را با اعتقادات و اصول بنیادین جامعه کوفه که حداقل در بستر دینی و فرهنگی برای اکثریت معتبر و قابل پذیرش بود، تطبیق می دهد. این مهمترین عامل اعتباربخشی گفتمان است، زیرا گفتمان تنها زمانی می تواند مشروعیت یابد که اصول آن در متن جامعه به عنوان ارزش های محوری پذیرفته شده باشد. گفتمان حضرت زینب(س) از طریق نقد صریح بی تفاوتی اجتماعی و تأکید بر اهمیت مسئولیت پذیری اجتماعی، ضمن کنش انتقادی، فارغ از رویدادهای زمانی و مکانی، به گونه ای سامان یافته است که برای مخاطبان در همه دوران ها، قابل فهم و پذیرش بوده و به عنوان بازتابی از ارزش های بنیادین جامعه اسلامی شناخته می شود.

۷- تحلیل متن، معنا و کردار مسئولیت پذیری اجتماعی در خطبه حضرت زینب (س)

خطبه حضرت زینب(س) در کوفه نمونه ای از متنی است که کردار اجتماعی مقاومت و افشای ظلم را به وجود می آورد و جامعه را از انفعال به سوی مسئولیت پذیری سوق می دهد. بر اساس رویکرد تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، زبان یک ابزار ساده بیان نیست؛ بلکه یک کردار اجتماعی تهاجمی — انتقادی است که نظم گفتمانی مسلط را می شکند. وقتی حضرت زینب(س) در همان ابتدای خطبه با لحنی کوبنده خطاب به یزید می گوید: «أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ... أَنَّ بَنَاهَا عَلَيْنَا»، متن به عنوان یک کنش اجتماعی افشاگر وارد می شود: این جمله تنها گزارش وضعیت نیست، بلکه شکستن هیبت سلطه است؛ عملی که معنا را از سطح لغت به سطح کنش اجتماعی ارتقا می دهد. حضرت زینب(س) یزید را در برابر مردم، نه یک حاکم مقتدر، بلکه یک غاصب معرفی می کند؛ این تغییر معنایی، یک عمل اجتماعی است که رابطه مردم با قدرت را دگرگون می سازد. در همین حال، اشاره حضرت به «فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُورًا» فقط وصف رفتار نیست؛ بلکه نوعی کردار اجتماعی رسواگر است که غرور و تکبر اموی را در برابر مردم بی اعتبار می کند. این برجسته سازی هم زمان با طرد معنای غلط از عدالت انجام می شود؛ آنجا که حضرت می پرسد: «أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطَّلَقَاءِ تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ إِمَاءَكَ وَ سَوْفُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟» این سؤال یک کردار اجتماعی چالشی است: معنای عدالت را از گفتمان

اموی می‌گیرد و معنای حقیقی عدالت را برجسته می‌کند. به عبارت دیگر عدالت در این خطبه یک مفهوم نظری نیست؛ بلکه یک کنش اجتماعی است که از مردم انتظار می‌رود آن را پاس بدارند.

در این خطبه، برجسته‌سازی ظلم و شقاوت اموی نیز یک عمل اجتماعی است؛ زیرا حضرت زینب (س) با آوردن تصویرهای تکان‌دهنده‌ای چون «تَنَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَ تُعَفِّرُهَا أُمّهَاتُ الْفِرَاعِلِ» (هجوم جانوران به پیکرهای شهدا) نه فقط حقیقت را بیان می‌کند، بلکه جامعه را در برابر نقش خود در وقوع این جنایت قرار می‌دهد. حضرت زینب (س) نه فقط ظلم را معرفی می‌کند، بلکه مخاطب را در برابر ظلم شریک می‌سازد؛ این دقیقاً سازوکار طرد بی‌تفاوتی اجتماعی است. وقتی می‌گوید: «يَتَصَفَّحُ وُجُوهُهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدَّنِي وَ الشَّرِيفُ»، این فقط یک تصویرسازی نیست؛ این توصیف، غیریت‌سازی افراد بی‌تفاوت در جامعه است.

خطبه، حضرت زینب (س) جهان‌بینی اموی را از طریق رفتارهای اجتماعی‌شان افشا می‌کند. جمله «مُنْتَحِيًّا عَلَيَّ ثَنَائًا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ... تَنَكُّتُهَا بِمَحْضَرَتِكَ» این توصیف، کنش اجتماعی نه‌ایت تحقیر و خشونت را نمایان می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه یک جهان‌بینی به کردار اجتماعی تبدیل شده است: تحقیر بدن شهید، همان تحقیر حقیقت است. در اینجا متن نه تنها معنا را بازتاب می‌دهد، بلکه کردار اجتماعی یزید را برای همیشه در حافظه تاریخی طرد می‌کند؛ این همان طرد گفتمانی است که در نظریه لاکلاو، بخش اساسی تثبیت هویت یک گفتمان است. این طرد، نه فقط طرد یک رفتار، بلکه طرد یک ساختار معنایی است: ساختار معنایی که شهادت را بی‌ارزش و قدرت را مطلق می‌بیند.

حضرت زینب (س) در ادامه، با جمله‌هایی مانند «كَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةُ مَنْ لَفَظَ فُوهَ أَكْبَادَ الْأَزْكَيَاءِ» نه تنها فرد دشمن، بلکه ساختار اجتماعی‌ای را که چنین دشمنانی را پرورده است، تحلیل می‌کند. این جمله، کردار اجتماعی حاکمیت را در سطح وجودی افشا می‌کند: کسی که با خون پاکان رشد کرده، نمی‌تواند عدالت بیاورد. اینجا متن به سطح تفسیر ذات اجتماعی ارتقا پیدا می‌کند: ظلم تبدیل به یک وضعیت اجتماعی می‌شود که باید ریشه‌کن گردد. در این سطح، مسئولیت‌پذیری اجتماعی، به عنوان یک کردار ظهور می‌کند.

از سوی دیگر، حضرت زینب (س) با عبارت «اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَ اتَّقِمِ مِنْ ظَالِمِنَا» یک کنش اجتماعی را از طریق زبان عملی می‌کند. این دعا یک کنش گفتمانی اعتراضی است؛ یعنی زبان از سطح گزارش به سطح کنشگری می‌رسد. این دعا، طلب اجرای عدالت اجتماعی است و جامعه را دعوت می‌کند که مسئولیت اجتماعی خود را احیا کند. زبان در این لحظه نقش دگرگون‌ساز دارد: مردم را از وضعیت تماشاگر به وضعیت کنشگر اجتماعی عدالت‌خواه تبدیل می‌کند. در سطح دیگر، حضرت زینب (س) فضای اجتماعی را از طریق غیریت‌سازی کامل امویان و طرد معنایی آنان بازسازی می‌کند. جمله مشهور «فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا» نیز یک کردار اجتماعی مقاومت آفرین و تحقیر گفتمان سلطه و تثبیت گفتمان حق است. این عبارت، شکست‌ناپذیری معنوی را از سطح مفهوم به سطح کنش اجتماعی تبدیل می‌کند و در ذهن مردم، وحی و یاد اهل بیت (ع) را به عنوان اموری نابودناپذیر تثبیت می‌کند و هرگونه تلاش برای فراموشی آن را طرد می‌نماید. این طرد، یک عمل اجتماعی است و جامعه را از این‌که معنای حق را فراموش کند، باز می‌دارد.

در جمله «أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ»، متن، معنا و کردار اجتماعی در بالاترین سطح به هم می‌پیوندند. این جمله فقط یک ارزش‌گذاری نیست؛ این تقسیم‌بندی دوگانه یک کردار اجتماعی برای تعیین مرز میان جهان حق و جهان باطل است. این مرزبندی، جامعه را مجبور به انتخاب می‌کند؛ بنابراین بی‌تفاوتی اجتماعی در این ساختار گفتمانی بی‌معنا می‌شود. کسی که در این میدان بی‌طرف بماند، به‌طور ضمنی در حزب شیطان قرار می‌گیرد. این دقیقاً همان سازوکاری است که تحلیل گفتمان توصیف می‌کند و هویت از طریق غیریت تثبیت می‌شود.

حضرت زینب(س) با جمله «فَكَيْدَ كَيْدَكَ وَ أَشَعَ سَعْيِكَ...» کردار اجتماعی سلطه را بی‌اثر و تلاش او را عبث معرفی می‌کند. این بیان، جهان معنایی اموی را طرد می‌کند و معنای ضرورت مقاومت را برای آیندگان تثبیت می‌کند. سپس با ذکر آیه: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» شهادت را از سطح مرگ جسمانی به سطح حیات اجتماعی ارتقا می‌دهد؛ این ارتقا یک عمل اجتماعی است که معناهای اجتماعی مرگ، شکست، اندوه و نابودی را وارونه می‌کند و شهادت را به مثابه معنای جاودانگی و بقا می‌داند. بدین ترتیب خطبه حضرت زینب(س) نمونه‌ای منحصربه‌فرد از تعامل متن، معنا و کردار اجتماعی است که برای همیشه در تاریخ، گفتمان مسئولیت، مقاومت و عدالت را تثبیت می‌کند.

نتیجه‌گیری

تحلیل خطبه حضرت زینب(س) بر اساس روش لاکلاو و موفه نشان داد که این متن صرفاً یک خطابه تاریخی نیست، بلکه یک گفتمان زنده و یک الگوی پایدار برای مسئولیت‌پذیری اجتماعی است. ساختار گفتمانی خطبه بر سه محور سامان یافته بود: افشای سلطه ظلم، طرد بی‌تفاوتی اجتماعی و برجسته‌سازی هویت عدالت‌خواهانه اهل‌بیت(ع). این سه محور، با تحلیل نظریه اجتماع گفتمانی، فرایند غیریت‌سازی و نحوه ارتباط متن با کردارهای اجتماعی، روشن ساخت که عاشورا و خطبه‌های پس از آن، بیش از آنکه یک واقعه تاریخی باشند، ساختار تولید معنا و نظام جهت‌دهنده‌ای برای رفتار اجتماعی مومنان ایجاد کرده است؛ نظامی که تا امروز در جامعه شیعی امتداد یافته است. بر اساس خطبه حضرت زینب(س)، هر گفتمان برای بقا و تأثیرگذاری نیازمند سه چیز است: ۱. دال مرکزی پایدار ۲. طرد معنایی گفتمان رقیب ۳. فراخوان اجتماعی برای مسئولیت‌پذیری. این سه اصل دقیقاً همان عناصر تشکیل‌دهنده اجتماع گفتمانی در نظریه لاکلاو هستند و خطبه حضرت زینب(س) آنها را در بالاترین سطح بلاغت و کارایی به‌کار گرفته است.

این تحلیل می‌تواند در جهان امروز به‌ویژه در جامعه معاصر شیعه کاربرد جدی داشته باشد. نخست آنکه گفتمان مسئولیت اجتماعی در خطبه حضرت زینب(س)، نشان می‌دهد که یک جامعه دینی نمی‌تواند تنها با احساس تعلق یا وابستگی عاطفی به اهل‌بیت(ع) شکل گیرد؛ بلکه شرط اصلی شکل‌گیری اجتماع مؤمنانه، کنشگری اجتماعی علیه فساد اجتماعی است. همان‌گونه که بی‌تفاوتی مردم کوفه به‌عنوان یک غیریت و عنصر طردشده معرفی شد، جامعه امروز نیز نمی‌تواند بی‌تفاوت بماند. در منطق خطبه، سکوت و تماشا کردن، یک کنش اجتماعی منفی است

که انسان را در جبهه باطل قرار می‌دهد؛ همین معنا در جامعه امروز می‌تواند راهنمای مهمی برای درک نقش شهروندان، نخبگان و مؤمنان در برابر آسیب‌های اجتماعی باشد.

از سوی دیگر تحلیل گفتمانی خطبه نشان می‌دهد که اهل بیت (ع) تلاش داشته‌اند تا یک گفتمان بدیل در برابر گفتمان دنیاطلب تولید کنند؛ گفتمانی که اخلاقی و اجتماعی است. این مدل گفتمان‌سازی برای امروز ما نیز ضروری است زیرا در جهانی که گفتمان‌های سلطه، گفتمان‌های مصرف‌گرا، گفتمان‌های بی‌تفاوتی مدنی روزبه‌روز قدرتمندتر می‌شوند، جامعه شیعه می‌تواند با الهام از ساختار گفتمانی زینبی، هویت مسئولانه خود را بازسازی کند و بر گفتمان بی‌تفاوتی غلبه نماید.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی (۱۳۹۱). قم: امیرالمومنین (ع).
- ۱. باقری، خسرو (۱۳۹۰). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: انتشارات مدرسه.
- ۲. بیرهوف، هانس (۱۳۹۵). رفتارهای اجتماعی مطلوب از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، ترجمه: رضوان صدقی نژاد، تهران: گل آذین.
- ۳. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹). مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمان، تهران: فرهنگ گفتمان.
- ۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۱). گستره دین؛ قم: انتشارات اسراء.
- ۵. حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۳ش). نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی. فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقر العلوم. ش ۲۸. صص ۹۹-۱۲۰.
- ۶. دهقانی فیروز آبادی، سید جلال؛ عطایی، مهدی (۱۳۹۳ش). گفتمان هسته‌ای دولت یازدهم. فصلنامه مطالعات راهبردی. سال ۱۷. ش ۱.
- ۷. سلطانی، علی اصغر (۱۳۹۳). قدرت، گفتمان و زبان، چاپ چهارم، تهران: نشر نی.
- ۸. کسرای، محمدسالار؛ پوزش شیرازی، علی (۱۳۸۸ش). نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی. فصلنامه سیاست. دوره ۳۹. ش ۳. صص ۳۳۹-۳۶۰.
- ۹. لطفی‌پور ساعدی، کاظم (۱۳۷۱ش). درآمدی بر سخن کاوی. مجله زبان‌شناسی. سال ۹. شماره اول، ۹-۳۹.
- ۱۰. مارش، دیوید؛ استوکر، جری (۱۳۷۸ش). روش و نظریه در علوم سیاسی. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۱. مقدمی، محمدتقی (۱۳۹۰ش). نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه و نقد آن. مجله معرفت فرهنگی / اجتماعی. سال ۲. ش ۲. صص ۹۱-۱۲۴.
۱۲. منوچهری، عباس (۱۳۹۰). رهیافت و روش در علوم سیاسی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
۱۳. وبر، ماکس (۱۴۰۲). اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، انتشارات علمی فرهنگی.
۱۴. یورگنسن، ماریانه؛ فیلیپس، لوئیز (۲۰۰۸م). نظریه و روش در تحلیل گفتمان. ترجمه: هادی جلیلی. تهران: نشر نی.

15. Bauman, Z. (۲۰۰۱). Community: Seeking Safety in an Insecure World Cambridge: Polity Press.
16. Jorgensen, Marianne and Luise Phillips (2002). Discourse Analysis as Theory and Method, SAGE publications, London, Thousand Oaks New Delhi.
17. H. Schwartz. Universals in the content and structure of values theoretical advances and empirical tests in ۲۰ countries. *Advances in Experimental Social Psychology*. ۱۹۹۲; ۲۵: ۱-۶۵
18. Laclau, Ernesto & Mouffe, Chantal (۱۹۹۰). Hegemony and Socialist Strategy, London: Verso
19. Laclau, Ernesto (۱۹۹۴). The Making of Political Identities. London: verso
20. Putnam, R. D. (۲۰۰۰). Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community. New York: Simon & Schuster

References

- The Holy Qur'an.
 - Nahj al-Balāghah. (2012). *Translated by Mohammad Dashti*. Qom: Amir al-Mu'minin (a).
1. Bagheri, K. (2011). *A New Perspective on Islamic Education*. Tehran: Madreseh Publications.

2. Bierhoff, H. (2016). *Prosocial Behaviour from the Perspective of Social Psychology*. (Trans. R. Sedghi-Nejad). Tehran: Gol-Azin.
3. Tajik, M. R. (2000). *Collected Essays on Discourse and Discourse Analysis*. Tehran: Farhang-e Gofteman.
4. Javadi Amoli, A. (2012). *The Scope of Religion*. Qom: Isra Publications.
5. Hosseinizadeh, M. A. (2004). "Discourse Theory and Political Analysis." *Baqir al-'Ulum University Journal of Political Science*, No. 28, pp. 99-120.
6. Dehqani Firouzabadi, S. J., & Ataei, M. (2014). "The Nuclear Discourse of Iran's Eleventh Administration." *Strategic Studies Quarterly*, Vol. 17, No. 1.
7. Soltani, A. A. (2014). *Power, Discourse, and Language* (4th ed.). Tehran: Ney Publishing.
8. Kasraei, M. S., & Pouzesh Shirazi, A. (2009). "Laclau and Mouffe's Discourse Theory as an Efficient Tool for Understanding and Explaining Political Phenomena." *Political Science Quarterly*, Vol. 39, No. 3, pp. 339-360.
9. Lotfipour Sa'edi, K. (1992). "An Introduction to Discourse Analysis." *Linguistics Journal*, Vol. 9, No. 1, pp. 9-39.
10. Marsh, D., & Stoker, G. (1999). *Theory and Methods in Political Science*. (Trans. A. M. Haji Yousefi). Tehran: Strategic Studies Institute.
11. Moghadami, M. T. (2011). "Laclau and Mouffe's Discourse Analysis Theory and Its Critique." *Cultural-Social Knowledge Journal*, Vol. 2, No. 2, pp. 91-124.
12. Manouchehri, A. (2011). *Approach and Method in Political Science* (3rd ed.). Tehran: SAMT.
13. Weber, M. (2023). *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*. (Trans. A. Rashedian). Tehran: Elmi-Farhangi Publications.
14. Jorgensen, M., & Phillips, L. (2008). *Discourse Analysis: Theory and Method*. (Trans. H. Jalili). Tehran: Ney Publishing.
15. Bauman, Z. (2001). *Community: Seeking Safety in an Insecure World*. Cambridge: Polity Press..
16. Jorgensen, Marianne and Luise Phillips (2002). *Discourse Analysis as Theory and Method*, SAGE publications, London, Thousand Oaks New Delhi.

17. H. Schwartz. Universals in the content and structure of values theoretical advances and empirical tests in 20 countries. *Advances in Experimental Social Psychology*. 1992; 25: 1-65.
18. Laclau, Ernesto & Mouffe, Chantal (1990). *Hegemony and Socialist Strategy*, London: Verso.
19. Laclau, Ernesto (1994). *The Making of Political Identities*. London: verso.
20. Putnam, R. D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. New York: Simon & Schuster.

Discourse Analysis of Social Responsibility in Lady Zaynab's (sa) Sermon in Kufa Based on the Laclau-Mouffe Model

Abstract

Lady Zaynab's (sa) sermon in Kufa is among the most significant post-Ashura texts, functioning as a critical discourse confronting the social apathy of its time. This study addresses the following questions: Within what discursive framework, and through which key signifiers, is social responsibility represented in Lady Zaynab's (sa) Kufan sermon? Moreover, how is the discursive antagonism of the sermon constructed through the opposition between social responsibility, on the one hand, and social indifference, on the other? Employing the discourse-analytical framework of Laclau and Mouffe, this research examines the sermon as a discursive text and demonstrates that it operates beyond a mere historical event; rather, it constitutes an active semantic system contributing to identity formation, discursive boundary-making, and the revitalization of social responsibility within the Shi'i community. By exposing the mechanisms of injustice and worldliness, the sermon establishes a decisive othering between the community of truth and the community of falsehood, presenting social indifference as an excluded element aligned with the discourse of oppression. Conversely, social responsibility is foregrounded as a necessary condition for the formation and continuity of the Ahl al-Bayt's (as) discursive community. The article argues that Lady Zaynab's (sa) sermon in Kufa—through the discursive mechanism of foregrounding social responsibility and legitimizing it via its linkage to religious values—constructs a counter-hegemony against the Umayyad discourse. Consequently, the study shows that the sermon, far from being merely a historical or emotive text, possesses a discursive and hegemonic capacity that remains instructive for analyzing the necessity of social responsibility in contemporary societies.

Keywords: Lady Zaynab's (sa) sermon in Kufa; social apathy; social responsibility; Laclau and Mouffe model; discourse analysis of religious narratives.

غیر قابل استناد — زود آیند